

# دیدی ترکه و فلک نمره و رتبه ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

## تعریف و ترسیم مدرسه

در گفتگو با دانش‌آموزان پایه هفتم دبیرستان دخترانه دوره اول هما دهقان

زهرا: قطعاً درس زندگی! چون درس علمی را در آینده می‌توان جبران کرد، اما درس زندگی رانه!

مهلا: من جمله تو را این‌طور تکمیل می‌کنم که، انسان وقتی بعد از دوران مدرسه وارد اجتماع شد و زندگی تشکیل داد، ممکن است از چیزهایی که آموخته است، استفاده نکند و سراغ شغلی برود که نیازی به دانستن ریاضی، شیمی و هندسه نداشته باشد؛ مثل حرفه نقاشی یا نویسندگی. اما اگر درس زندگی را یاد نگیرد، نمی‌داند چگونه با مشکلاتش برخورد کند!

نقد و نگاه دانش‌آموزان، به‌عنوان کسانی که نقطه عطف مثلث آموزش هستند، در تعریف و ترسیم مدرسه، بی‌تردید باید شنیده و دیده شود. دانش‌آموزانی که طبق نظر مدیرشان هم در درس و هم فعالیت‌های دیگر مدرسه فعال هستند را برای نشست دانش‌آموزی دعوت کردیم. آن‌ها با شوق و انگیزه به پرسش‌هایی مثل، چرا به مدرسه می‌آییم؟ مدرسه مطلوب چگونه جایی است؟ تعریف خانواده‌ها از مدرسه چیست؟ و چه راهکاری برای همسو کردن خانواده‌ها و آموزش و پرورش، با تعریف خود دارند؟ پاسخ دادند.

بچه‌ها تا به حال فکر کردید که اگر از فردا مدارس تعطیل شود، چه اتفاقی می‌افتد؟

زهرا: ممکن است یک هفته از تعطیلی مدرسه و خلاص شدن از درس و مشق خوشحال شویم، ولی واقعیت این است که بعد از یک مدت هم حوصله‌مان سر می‌رود و هم نگران آینده‌مان می‌شویم!

سحر: من پیرو حرف زهرا بگویم، اگر به مدرسه نرویم روزهای اول خوشحال می‌شویم، مثل تابستان‌ها که بیست روز اول، خیلی خوش می‌گذرد!

(با خنده می‌گوییم) پس به تو بیشتر از زهرا خوش می‌گذرد! (همه می‌خندند)

زهرا: چون مصاحبه است، تخفیف دادم!

سحر (با خنده ادامه می‌دهد): بعد از بیست روز آدم احساس کسلی می‌کند! مدرسه باعث می‌شود زمان انجام کارها و خواب و بیداری تنظیم، و نظم زندگی بیشتر شود، ولی در تابستان این نظم بهم می‌خورد. از طرفی مدرسه جایی است برای علم‌آموزی و اگر این نباشد، در آینده موفق نخواهیم بود!

یعنی ما به مدرسه می‌آییم برای رفع کسالت و منظم شدن در زندگی؟

مهلا: این یک طرف قضیه است. طرف دیگر این است که چون در مدرسه با دوستان، معلم‌ها و مدیر در ارتباط هستیم، روابط اجتماعی ما قوی‌تر می‌شود. البته چیزهایی هم هست که ممکن است به دوستانمان بگوییم، ولی به خانواده نه!

سحر: خداوند سرشت انسان‌ها را اجتماعی آفریده است.

زهرا: هرچند روابط اجتماعی و نیازهای اجتماعی ما مهم است، ولی به نظر من رشد علمی برای پدر و مادرها خیلی مهم است، و چون یکی از اهداف مدرسه جلب رضایت والدین است، این بُعد در مدرسه‌ها پررنگ‌تر دیده می‌شود، در صورتی که درس زندگی از هر چیزی مهم‌تر است! به نظر من اگر مدرسه نیاییم درس زندگی را یاد نمی‌گیریم، در ارتباطاتمان و زندگی آینده‌مان دچار مشکل می‌شویم، که خودش معضل بزرگی است!

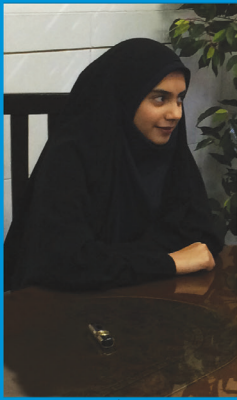
پس من این‌طور متوجه شدم که از نظر شما مدرسه آمدن علاوه بر رشد علمی که برای تضمین آینده مهم است، به رشد اجتماعی و ایجاد حس خوب و شادابی در شما کمک می‌کند. اما زهرا، تو گفتی آموزش علمی از نظر والدین مهم‌تر از یادگیری درس زندگی است. می‌خواهم بدانم به نظر شما کدام مهم‌تر است؟ آموزش علمی یا درس زندگی؟ یا هر دو به یک اندازه؟

هرچند روابط و نیازهای اجتماعی ما اهمیت زیادی دارد، ولی به نظر من رشد علمی برای پدر و مادرها مهم‌تر است، و چون یکی از اهداف مدرسه جلب رضایت والدین است، این بُعد در مدرسه‌ها پررنگ‌تر دیده می‌شود.

(با لبخند می‌گوییم) چقدر قشنگ توضیح می‌دهید! خوب با این توضیحات قانع‌کننده، آیا مدرسه شما یا مدارس دیگر به این اولویت اهمیت می‌دهند؟ یعنی اول درس زندگی و سپس آموزش علمی؟

زهرا: اگر بخواهیم رک باشیم، نه!

سحر: در یزد به خاطر این که رتبه اول قبولی کنکور کشور است، همه اهمیت زیادی به درس و نمره می‌دهند. این تمرکز بر درس در مسئولین و معلمان، اهمیت درس زندگی را کم‌رنگ کرده‌است. مثلاً ما یک ماه پیش، آزمون سنجش داشتیم و نتایج



سحر سبحان



زهرا خرسند



مهلا مشایخی

فشار و رقابتی هم تعریف می‌شود، هدف اصلی آمادگی برای فشار و رقابت‌های زندگی است، نه کسب نمره و رتبه. چون ممکن است بعضی افراد استعداد و علاقه‌شان در حوزه‌های دیگر مثل ورزش یا هنر باشد و نمره ۲۰ ضمانتی برای داشتن آینده و زندگی خوب، برای همه نیست!

**سحر:** البته من این نکته را اضافه کنم که اگر دانش‌آموزی بگوید چون به ریاضی علاقه ندارم آن‌را کنار می‌گذارم، اشتباه است و باید تلاش کند دانش ریاضی را در حدی که لازم است، کسب کند. معلم هم باید به دانش‌آموزی که علاقه و استعداد کمتری دارد، کمک بیشتری کند تا این علاقه را در او ایجاد کند. نه این‌که به دانش‌آموزانی که همیشه نمره‌های ۲۰ می‌گیرند، توجه کند!

**زهرا:** به نظر من هر انسانی در یک زمینه استعداد ویژه‌ای دارد. مثلا کسی که هوش ریاضی ندارد، ممکن است حافظه خیلی خوبی داشته باشد. و هرکس باید با توجه به استعدادش مدرسه‌اش را انتخاب کند. اما اگر فرض کنیم یکی وارد مدرسه‌ای شد که بالاتر از سطح خودش است - چون پدر و مادرش می‌خواهند - معلم باید

توجه خاصی به او داشته باشد. این یعنی دانش‌آموز باید مدرسه‌اش را متناسب با استعدادش انتخاب کند. اما اگر تحت شرایطی نتوانست، معلم تلاش کند با روش‌های متنوع علاقه‌مندی را در او ایجاد کند، نه این‌که با آزمون‌های پی در پی او را سرخورده‌تر کنند!

هم باید برای آماده شدن برای زندگی باشد. این نظر من است.

**سحر:** حتی به نظر من یکی از درس‌های زندگی این است که یاد بگیریم به خاطر «آفرین که بیست شدی!» مامان و بابا، یا برای مدرسه درس نخوانیم. بعضی وقت‌ها دانش‌آموزان زیر فشارهای مدرسه این دو مقوله را با هم اشتباه می‌گیرند.

**دقیقا می‌گویی، کدام مقوله‌ها؟**

**سحر:** این‌که درس بخوانند برای کسب افتخار و رتبه بهتر در مدرسه، یا درس بخوانند برای خودشان و آینده بهتر. به نظر من آدم‌ها در استعدادها و علایق با هم فرق دارند، بعضی‌ها درس خواندن را دوست ندارند. ولی برای این‌که خانواده و مدرسه‌شان را سربلند کنند، حاضرند این فشار را تحمل کنند و از مسیر اصلی زندگی منحرف می‌شوند.

انسان وقتی بعد از دوران مدرسه وارد اجتماع شد و زندگی تشکیل داد، ممکن است از چیزهایی که آموخته، استفاده نکند و سراغ شغلی برود که نیازی به دانستن ریاضی، شیمی و هندسه نداشته باشد؛ مثل حرفه نقاشی یا نویسندگی. اما اگر درس زندگی را یاد نگیرد، نمی‌داند چگونه با مشکلاتش برخورد کند!

**چه جالب گفتید! پس حتی این‌که آدم بداند برای چه درس می‌خواند، خودش درس زندگی است. چون ممکن است اگر نداند، مسیر زندگی را اشتباه برود.**

**سحر:** دقیقا!

پس بیایید این‌طور جمع‌بندی کنیم که ما درس می‌خوانیم تا برای زندگی در آینده آماده شویم. و اگر

این آزمون در نشان دادن موفقیت علمی مدارس خیلی مهم بود! برای همین، فشار زیادی به بچه‌ها وارد شد. طوری که برداشت ما این بود، اصلا روحیات (ما) بچه‌ها برایشان مهم نیست.

**زهرا:** درست است! سنجش خیلی روی ما فشار آورد. اما بعد، مدرسه تلاش کرد با برنامه‌هایی مثل اردو، جشن و برنامه‌های شاد، خستگی را از تنمان بیرون کند!

**پس به نظرت خوب است که آزمون‌هایی مثل سنجش باشد و بعد فشار ناشی از آن با برنامه‌های متنوع و شاد جبران شود؟**

**زهرا:** به نظر من این رقابت‌ها بعضی اوقات لازم است، ولی اگر متناوب باشد، خوب نیست. بالاخره با این آزمون‌ها می‌توان موقعیتی برای رقابت دوستانه (با زیرکی به دوستانش نیم نگاهی می‌اندازد)، ایجاد کرد.

**مهلا:** من از پارسال به این‌جا آمدم و این فشارها خیلی اذیتم می‌کرد. شاید برای زهرا و سحر که قبل از من این‌جا بودند شرایط آسان‌تر بوده باشد، چون من هم الان کمتر اذیت می‌شوم.

**زهرا:** بله، پارسال فشارها زیاد بود؛ چون باید تغییر مقطع می‌دادیم و هر مدرسه تلاش می‌کرد تا در آزمون‌های تیزهوشان و ... قبولی بالایی به دست آورد. ولی امسال فشارها کم‌تر شده است.

**خب، حد مطلوب این سخت‌گیری‌ها و فشارها چقدر است؟**

**زهرا:** ببینید سطح سواد باید به‌اندازه‌ای باشد که اگر فرزند شما در آینده سوالی پرسید، بتوانید جوابش را بدهید و در کل نظر و حرفی برای گفتن داشته باشید. اما اگر درس زندگی بلد نباشید، چطور می‌توانید در آینده زندگی کنید! پس فشارهای درسی

مثلا طرح توصیفی هر چند خیلی زیر سوال رفت، اما خوب است! چون معلم باید به تلاش بچه‌ها نمره دهد. کسی که قبلا درس نمی‌خوانده و حالا با تلاش خودش را به ۱۶ می‌رساند، نسبت به کسی که از اول درس خوان بوده و نمراتش ۲۰ بوده، شاید ارزش کارش بیشتر باشد.

**متشکرم بچه‌ها، خیلی خوب ابعاد موضوع را شکافتید. حالا از ویژگی‌های مدرسه مطلوب برای ما بگویید.**

**مهلا:** اگر منظورتان در ایران است، مدرسه‌ای که بیشتر دکتر و مهندس پرورش بدهد! ولی من در فیلمی مربوط به کشور چین، دیدم که در کلاس درس مساله‌ای به بچه‌ها دادند و از آن‌ها خواستند تا بدون هیچ راهنمایی و فرمولی، فقط با فکر خود آن‌را بررسی و حل کنند. به نظرم مدرسه مطلوب جایی است که فکر دانش‌آموز را پرورش دهد. یعنی دانش‌آموز به این خودباوری برسد که می‌تواند بدون فرمول و راهنما مساله حل کند. خوب این‌طوری در زندگی هم این باور را دارد که می‌تواند مسایل و مشکلاتش را به تنهایی حل کند!

**سحر:** منم انتقاد می‌کنم از مدارس موجود در ایران. در کشورهای دیگر معلم ساعتی از روز را درس می‌دهد، و ساعتی هم به بچه‌ها فرصت بازی‌های مختلف، مثل گل‌بازی را می‌دهد. آزمون را از سن خاصی، مثلا کلاس سوم به بعد برای دانش‌آموزان در نظر می‌گیرند. این کارها باعث علاقه‌مندی بچه‌ها به درس و مدرسه می‌شود و از طرفی سبک زندگی را هم یاد می‌گیرند. در نهایت وقتی بزرگتر می‌شوند هم سطح علمی‌اشان بالاتر می‌رود، و هم بهتر از ما زندگی می‌کنند و خوشحال‌ترند.

در یزد به خاطر این که رتبه اول قبولی کنکور کشور است، همه اهمیت زیادی به درس و نمره می‌دهند. این تمرکز بر درس در مسئولین و معلمان، اهمیت درس زندگی را کم‌رنگ کرده است. مثلا ما یک ماه پیش آزمون سنجش داشتیم و نتایج این آزمون در نشان دادن موفقیت علمی مدارس خیلی مهم بود! برای همین، فشار زیادی به بچه‌ها وارد شد. طوری که برداشت ما این بود، اصلا روحیات (ما) بچه‌ها برایشان مهم نیست.

**زهرا:** غریزه انسان بازی را دوست دارد، چه نوزاد یک ماهه باشد، چه پیرمرد هشتاد ساله. در واقع هر چیز که به صورت بازی باشد، از درس گرفته تا هر چیز دیگر، می‌تواند برای انسان جالب باشد. درحالی‌که ما خیلی وقت‌ها با کسالت و بی‌حوصلگی به مدرسه می‌رویم، چون اصلا در کلاس نشاط نداریم. اما من در کتابی راجع به چین خواندم که آن‌جا، آن‌قدر بچه‌ها به مدرسه رفتن علاقه دارند که بعضی وقت‌ها برای برگشتن به خانه گریه می‌کنند. یکی از کارهایی که انجام می‌دهند و برای من تازگی داشت، این بود که کارهای مختلف مثل گل‌بازی یا ساختن کاردهی‌های خلاقانه با دوریختنی‌ها مثل مقوای بدون مصرف بود. بچه‌های کلاس اول یا دوم شکل‌های مختلف و جالبی از ساعت را روی مقوا می‌کشیدند و بچه‌های کلاس‌های بالاتر با اشتیاق، آن ساعت‌ها را می‌خریدند، که همین باعث ایجاد شور و حال خاصی در میان بچه‌ها شده بود. می‌توانم بگویم آن‌جا در درجه اول، دوم و سوم به درس زندگی می‌پردازند، بعد به آموزش علمی.

**و شاید آموزش علمی هم از راه همین کارهای خلاقانه‌ای باشد که تعریف می‌کنید.**

**زهرا:** بله. یعنی به بچه نمی‌گویند تو باید این کار را انجام دهی، بلکه کاری می‌کنند که خود بچه با علاقه آن کار را انجام دهد. وقتی هم انجام داد، حتما یاد می‌گیرد.

**حالا اگر بخواهید که مدرسه مطلوب را در یک جمله تعریف کنید، چه می‌گویید؟**

**زهرا:** مدرسه‌ای که به دانش‌آموز و توانایی‌های او اهمیت بدهد.

**مهلا:** نیازهای دانش‌آموز را برآورده کند.

**سحر:** دانش‌آموز را برای زندگی آماده کند.

**خب، به نظر شما آیا این تعاریف، با تعاریف پدر و مادرها از مدرسه یکسان است؟**

**مهلا (با تاکید):** نه اصلا! خانواده‌ها بیشتر به درس توجه می‌کنند.

**زهرا:** یعنی تقصیر مادر و پدرها هم نیست، جوّ این‌طور است، یک‌جور چشم و هم‌چشمی!

درحالی‌که باید استعدادهای بچه‌هایشان را در نظر بگیرند، مثل ورزش یا هنر. ولی بعضی خانواده‌ها تکیه کلامشان این شده است: بین بچه فلانی نصف تو هست! ... (خنده همه)

**سحر:** نسل‌های پیش بچه‌هایشان را به مکتب‌خانه می‌فرستادند که سخت‌گیری زیادی می‌کردند! پس این در ذهن مردم ما جا افتاده که آدم با این روش می‌تواند موفق شود. در واقع می‌ترسند روش‌های دیگر را امتحان کنند.

**زهرا:** به نظر من حرف سحر درست است. در مکتب‌خانه‌ها تا یکی تکلیفش را انجام نمی‌داد، فلک و ترکه می‌آوردند. این در کشور ما رسم بوده که اگر درس نخوانی، کتک می‌خور! (باز همه می‌خندند)

**(من هم با خنده رو به زهرا می‌گویم) چطور می‌توانیم این مسیر را تغییر دهیم؟**

**سحر:** به نظر من پدر و مادرها یک رأس مثلثی هستند که شما اول اشاره کردید. رأس دیگر آموزش و پرورش است، که باید سبکس را عوض کند... پس کار اصلی دست آن‌ها است.

**نقش خانواده‌ها به‌عنوان بخشی از این مثلث چیست؟**

**زهرا:** فکر می‌کنم برای این‌که بالاخره این تحول ایجاد شود، باید از خانواده و مدرسه شروع کرد. البته خیلی شجاعت می‌خواهد، چون شاید در شرایطی که همه بچه‌ها به دنبال درس و نمره هستند، سخت باشد که یک خانواده فرزندش را در مسیری که دوست دارد، هدایت کند. و این تغییر، زمان‌بر است.

**فرض کنید من مدیر مدرسه شما هستم و از شما می‌خواهم که برنامه‌ای ترتیب دهید تا خانواده‌ها را در این تغییر و تحول همراه کنید. چه کاری انجام می‌دهید که تلنگری به دیدگاه‌هایی مثل چشم و هم‌چشمی، که اشاره کردید، یا اصرار آن‌ها به دکتر و مهندس شدن بچه‌هایشان، بزنید؟**

**سحر:** یعنی فرهنگ را کلا عوض کنیم؟

**نه یک‌دفعه. شروعی برای تغییر فرهنگ، یا همان چیزی که خودتان اسمش را «تحول» گذاشتید؟**

**سحر:** اول خود ما دانش‌آموزان باید بدانیم چه می‌خواهیم. بعد از راه گفتگو خواسته‌های خود را با آن‌ها مطرح کنیم. آن‌ها حرف ما را می‌فهمند، چون زمانی مثل ما بودند؛ بعضی اوقات ما مانم

می‌گوید: من می‌دانم درس خواندن سخت است، اما من هم این دوران را گذرانده‌ام. حالا ما فرض می‌کنیم این فرصت را به ما دادند که خانواده‌ها را با هر روشی که دوست داریم، قانع کنیم. اول باید جلسه‌ای بگذاریم که همه والدین و دانش‌آموزان دعوت شوند. بعد نمایندگان هر دو طرف صحبت کنند. ما از اشتباهاتی که وجود دارد بگوییم، منتخب والدین هم نظراتش را بگوید تا ...

**تا با گفتگو همدیگر را قانع کنید. خب پیشنهاد سحر مناظره بود. زهرا تو پیشنهادت چیست؟**

**زهرا:** به نظر من مناظره راه حل خیلی خوبی نیست. ممکن است حرف ما را قبول کنند، اما در کوتاه مدت. این طرز تفکر حداقل سی سال با آن‌ها است و با حرف‌های ما اوجش یک ماه تحت تاثیر قرار بگیرند.

**خب چه راه حلی پیشنهاد می‌دهید؟**

**زهرا:** (با خنده) هنوز بهش فکر نکردم.

**مهلا:** من با سحر موافقم، چون انسان‌ها با گفتگو، می‌توانند محترمانه یکدیگر را متقاعد کنند.

**سحر:** پیامبران و امامان با مردمی مواجه شدند که بت‌پرست بودند و این تفکر سال‌ها در آن‌ها ریشه داشت. هرچند پیامبران خیلی سختی کشیدند، اما با تکرار و ایستادگی روی حرفشان نتیجه مثبت گرفتند و تغییر را ایجاد کردند.

**زهرا:** می‌گویند عالم بی عمل به

چه ماند؟ به زنبور بی عسل! سحر خودت می‌گویی پیامبران. ولی پیامبران حرفشان نفوذ خاصی داشته است. به نظر من پیشنهاد سحر پیشنهاد خوبی است، اما می‌توان از جای دیگری هم این تغییر را ایجاد کرد؛ از کلاس درس و مدرسه. مثلا در درس تاریخ، معلم به جای این که درس بدهد، مثل یک نمایش به هر کس یک نقش و دیالوگ بدهد. چون انسان در غریزه‌اش به بازی علاقه دارد، درس تاریخ شیرین و راحت می‌شود، یادگیری هم قطعا بالاتر می‌رود. اگر در هر درس تغییر کوچکی بدهیم که از حالت خشک و رسمی بیرون بیاید، می‌تواند شروع خوبی برای تحول و تغییری که مدنظرمان است، باشد.

**مهلا تو کمتر در این قسمت بحث شرکت کردی. پیشنهاد تو چیست؟**

**مهلا:** به نظرم اگر این تغییرات ایجاد شود خوب است، ولی من الان از شرایط موجود راضی هستم.

**زهرا:** خب شاید ما هم راضی باشیم! چون الان هشت سال است با این روش درس می‌خوانیم. اما اگر فقط یک ماه روش‌های جدید را امتحان کنیم، متوجه می‌شویم که هم زودتر یاد می‌گیریم، هم درس و کلاس برای ما شیرین‌تر می‌شود و هم مزه‌اش پای دندانمان می‌رود. (باخنده)

**خب من این پیشنهادها را پیام شما به خانواده‌ها فرض می‌کنم. چه درخواستی از آموزش و پرورش برای همراهی در مسیر تغییر و تحول دارید؟**

**زهرا:** درخواست من از آموزش و پرورش این است که به نیازهای اصلی ما در زندگی توجه کند. مسئولین آموزش و پرورش باید متوجه باشند که رقابت و فشار آزمون‌ها باید ما را برای زندگی آماده کند، نه این که ما همه زندگی و نوجوانی خودمان را صرف امتحان و آزمون کنیم. مطلب دیگری که اتفاقا برای تغییر و تحولی که گفتیم ضروری است، این است که کتاب‌ها

خیلی مطلب اضافی دارند که در آینده به درد ما نمی‌خورد. لطفا این مطالب اضافی حذف شود. مثلا جمعیت کشور ترکیه که هر روز تغییر می‌کند! یا اطلاعاتی که در مورد ناهمواری‌ها و جلگه‌هایش وجود دارد. (با شیطنت) آخه برای چی ما باید این‌ها را حفظ کنیم؟!

**سحر:** در این مورد باید بگویم، بهتر است کتاب را جور دیگری تالیف کنند، که معلم هم بداند چطور تدریس کند یا ساده‌تر و واضح‌تر بنویسند.

**مهلا:** این آزمون‌های سنجش حس رقابت خوبی ایجاد می‌کند، ولی این طرز فکر که جا افتاده است، اگر مدرسه‌ای رتبه علمی‌اش پایین بیاید، مدرسه خوبی نیست، را بهتر است، عوض کنند.

**سحر:** یک مورد دیگر، نظارت آموزش و پرورش بر طرز رفتار مدیرها و معلم‌ها با دانش‌آموزان، مخصوصا در مدارس دولتی، است. بعضی وقت‌ها نمره‌های دانش‌آموز را سر صف بلند می‌خوانند و جلوی دوستانش تحقیرش می‌کنند! یا حتی شنیدم هنوز بعضی معلم‌ها دانش‌آموزان را تنبیه‌بندی می‌کنند. خب آموزش و پرورش باید رسیدگی کند.

**مهلا:** در ضمن، نظارت آموزش و پرورش روی کتاب‌ها کم است. یکی از همکلاس‌های من که کتابش را از تهران گرفته بود، اشتباهاتش اصلاح شده بود، ولی ما خودمان مجبوریم این اشتباهات را اصلاح کنیم.

متشکرم بچه‌ها از این که با انگیزه و انرژی در گفتگو شرکت کردید. قرار است این گفتگو در اختیار برخی خانواده‌ها و مسئولین آموزش و پرورش قرار گیرد، تا آن‌ها نظر و پاسخ‌شان را به خواسته‌های شما اعلام کنند. امیدوارم بتوانیم دست در دست یکدیگر در مسیر تغییر و تحول مطلوب حرکت کنیم ...

مسئولین آموزش و پرورش باید متوجه باشند که رقابت و فشار آزمون‌ها باید ما را برای زندگی آماده کند، نه این که ما همه زندگی و نوجوانی خودمان را صرف امتحان و آزمون کنیم.